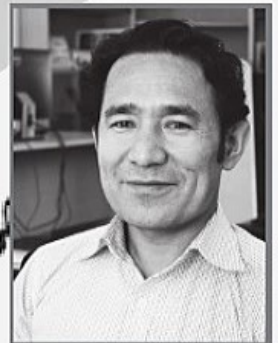




ناتید مهاجرت بر شعر زنان افغانستان



حفیظ شریعتی (سحر)

بنیاد اندیشه

زنی باموهای سنگسار شده

شعرهای زنان مهاجر افغانستان شعرهایی با ویژگی‌های خاص هستند که شاعران آن‌ها بیشتر معترض وضع موجودند و متفاوت با صدای ادبی رایج سخن می‌گویند. این بخشی از ادبیات به لحاظ محتوا و مضمون و درونمایه اصلی، بیشتر شکایت از طولانی شدن سال‌های غربت، درد دوری از وطن مألوف، رنج زن بودن همراه با مضامین تغزلی و عاشقانه‌اند. این شعرها که بیشتر در قالب‌های رایج، سروده شده‌اند، آینه‌های شفافی از تاریخ افغانستان و زندگی زنان افغانستان‌اند؛ آینه‌هایی که بسیاری از رویدادها، حوادث، رنج غربت و زن بودن را در خود منعکس کرده‌اند؛ شعرهایی که راوی و تصویرگر جهان زنان مهاجرند. این تصویرها رنج‌ها، دغدغه‌ها، احساسات و حق‌کشی‌هایی را نشان می‌دهند که در طول تاریخ و شاید هم سالیان گذشته بر زنان مهاجر افغانستان رفته‌اند و ما جز این شعرها، تصویر چندان واضح و شفافی از آنان نداریم. زنان شاعر راویانی هستند که با پرده‌برداری از واقعیت‌های موجود، وضعیت اجتماعی زنان با موضع‌گیری، نگاه انتقادی صریح و شفاف، رنج مضاعف زنان و به خصوص زنان مهاجر را بیان کرده‌اند؛ رنجی که ناشی از دنیای مهاجرت است و جامعه مردسالاری که زنان به سختی در آن نفس می‌کشند.

قالب این شعرها بیشتر سپید و غزل است. این دو قالب شعری در میان شاعران زنان مهاجر بیشتر دیده می‌شوند. شاید دلیل آن انعطاف‌پذیری این دو قالب برای بیان اعتراض‌ها و عصیانگری‌های این شاعران باشد؛ زیرا آنان با توجه به دست‌وپاگیر بودن وزن، ردیف و قافیه در قالب‌های کهن، این دو قالب را برای بیان جهان ذهنی و عینی‌شان بهتر پسندیده‌اند.

در سطح واژه‌ها، مفاهیمی چون زندگی، خوشبختی، عشق، آزادی، غربت، تلخی مهاجرت، اعتراض همراه با نمادها، تصویرسازی‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم برای بیان رنج‌ها و باورهای این مجموعه از شاعران، دیده می‌شوند که گاهی در سطح می‌مانند و گاهی در عمق کلمات تداعی‌گر رنج‌واره‌های آنان می‌شوند.

در این تحقیق از روش تحلیلی-توصیفی بر اساس **مطالعات** منابع مکتوب و مراجعه به صفحه‌های شخصی شاعران و سایت ادبی استفاده شده است.

کلیدواژگان: زن، مهاجرت، زنانگی، رنج، غربت و مردسالاری.

مقدمه

حضور زنان شاعر افغانستانی در بیرون از مرزهای افغانستان در چند دهه اخیر قابل توجه بوده است. این شاعران در حوزه شعر حضور چشم‌گیری داشته‌اند. با مطالعه شعرهای این شاعران می‌توان پی

برد که سروده‌های این‌ها بیشتر دلتنگی، تهایی، دفاع از حقوق زنان و تلاش برای زندگی انسانی، آزادی و فعالیت‌های بیرون از خانه و برابری بوده است. برخورد‌های زن‌ستیزانه و ارزش‌های مردسالارانه، محوریت بیشتر اشعار این زنان را تشکیل می‌دهند؛ اگرچند نحوه پرداخت به این موضوعات در شعر شاعران متفاوت و گاه با زندگی و محیط جغرافیایی آنان گره خورده است. از این‌رو، زاویه دید و نحوه مبارزه آنان در شعر و سخن شاعرانه، گوناگون به نظر می‌رسد. این مبارزه شاعرانه و عصیانگر، تلاشی است در برابر ایدئولوژی مردسالارانه و ارزش‌های بنیادگرای سنتی. این رویکرد، بخش بزرگی از محتوای شعر این شاعران را تشکیل می‌دهند. این شاعران با بیان لطیف و زیبایی‌های ادبی فریادی می‌شوند برای عدالت‌خواهی و بیان احساسات در برابر ناهنجاری‌های اجتماعی که گاهی غیرمستقیم و گاهی بدون سانسورهای اجتماعی بیان می‌شوند. تلاش آنان در سرایش، سعی و تلاش است تا با تنگناهای جنسیتی مبارزه کنند، تابوهای جنسیتی را بشکنند و با گذر از خطوط قرمز اجتماعی، ولو تلخ و شکننده، حرف بزنند و پیام‌رسانی کنند. گاهی این عصیانگری جسارت تعریف می‌شود و شاعر جسورانه بر بنیادهایی می‌تازد که زمینه‌های اسارت جنسیتی او را فراهم کرده‌اند. از این‌رو، این شعرها، مرزهایی تعریف‌شده را در هم می‌شکنند و از زنی سخن می‌گویند که در پی رهایی است و سرنوشت انسانی رقم‌خورده زنان را بازتعریف می‌کنند. شعرهایی که محتوای انسانی دارند و در آن خواهان تغییرات اجتماعی، تمام‌شدن زجر و ستم تاریخی علیه زنان و برپایی عدالت برای زنانی است که همواره در بی‌عدالتی و سختی جنسیتی زیسته‌اند. با این‌که محتوای این شعرها گاهی تلخ و شعارگونه است، اما زبان و لحن شعرها صمیمی‌اند و الفت و صمیمیت ویژه‌ای را می‌توان با سادگی تمام در شعرهای آنان لمس کرد. این شعرها که شکایتی است از حسرت زندگی در خوشی و آرامی، با حال‌وهوای زنانه بیان می‌شوند و هویت جنسیتی شاعر در آن‌ها قابل حس است. هویت زنانگی که وجه مشترک این شعرها است، بیان متفاوت یافته‌اند و با زنان نرم، لطیف و گاهی عاشقانه بیان شده‌اند؛ بیان‌هایی که گاه با عصیانگری، انزجار و نفرت توأم‌اند و گاهی با شیوه شیرین و مادرانه.

زنان شاعر

انجیلا پگاهی، نادیه فضل، زهرا سور اسرافیل و شکریه عرفانی شاعرانی‌اند که در این نوشته به شعرهای آنان پرداخته شده است. این شاعران زن، در شعرهای‌شان به نام‌لایمات و رنج زندگی زنان افغانستانی با نگاه عمیق و یأس غم‌باری که بر زندگی آنان سایه انداخته است، فراوان اشاره کرده‌اند و تلاش ورزیده‌اند ولو با زبان شعر، بر این

رنج‌های تاریخی پایانی بیابند و با به چالش کشیدن رفتارهای اجتماعی ضد زن، هنجارها و بندهای اسارت «سیاه‌سر» را نقد کنند و نیم‌رخ دیگر زندگی انسانی زنان را به تصویر بکشند. در واقع، مطالبه‌های زنان برای برابری جنسیتی، درد وطن و دوری از یار و دیار، اتفاق‌های جاری روز، زندگی در سایه و سختی‌های مهاجرت محتوای اصلی شعر آنان را شکل می‌دهند.

مهاجرت زنانه

شعر مهاجرت، شعر تبعیدی و دوری است؛ شعر در غربت، شعر روزگار سردرگمی، سال‌های حیرت و گریز از خود و فرار به سمت بیگانه و دیار بیگانه است؛ گریزی که نخست با شوری همراه است؛ اما سرانجام خستگی آوری دارد. شاعر در این خستگی در خود می‌خزد و در خلوت خود پناه می‌برد که برخاستن از آن برای بسیاری سخت می‌نماید. روزهایی که با گنجی توأم‌اند و تبعیدی‌های شاعر نمی‌دانند کجایند، در مانده میان گذشته و اکنون، مانده میان وطن و دیار نو که خود رهایی را سخت می‌کند و حالت نوستالژیکی را در شاعر زنانه می‌کند و تا آخر رهایی نمی‌کند. این گونه است که شعر تلخ و بازتاب دردهای نهفته در درون تبعیدی شاعر می‌شود و این شعرها نقش روان‌درمانی را ایفا می‌کنند؛ اما اگر شاعر بتواند از تنگناها عبور کند، شعر او بیانگر و بازتاب آرمان‌های بزرگ انسانی می‌شود و با همگام شدن با جوامع متمدنی جهان، این شعرها، آزادی و انسانیت را به دنبال دارند. مهاجرت دارای روزهایی است که به شاعر فرصت بیشتر اندیشیدن می‌دهد و این فرصت زمینه‌ای می‌شود برای بازاندیشی‌ها و تولید شعرهای بهتر که در وطن اول، کمتر دست می‌داد. شعرهایی که در این شرایط زمانی تولید می‌شوند، دریچه‌ی نوی را برای خواننده باز می‌کنند و نگاه تازه‌ای به او می‌بخشند. به دلخواه یا ناگزیر رفتار، نگاه، ذهنیت، اندیشه و به ویژه زبان، می‌تواند در تضاد با فرهنگ و ذهنیت اصلی او عمل کند و یا تا آخر بر همان شیوه سابق بماند. فرهنگ کشور میزبان و کشور مادری که ریشه در عمق وجود شاعر دارند، ممکن است برای مدتی فضای سردرگمی را به وجود بیاورند، اما سرانجام ابزار و دست‌مایه‌های جدیدی دستگیر شاعر می‌شوند و امکان آفرینش نوی را برای او فراهم می‌کنند. این گونه آثار در واقع از فرهنگ هر دو کشور بهره می‌برند. از همین رو، شرح ناکامی، غربت و تهایی و گاهی دستاورد جدید در جهان

جدید او را شکوفاتر می‌سازد؛ زیرا سفر گاهی تأثیر جادویی دارد که باعث تفاوت زبان و پرداخت شاعرانه می‌شود. این تأثیر جادویی باعث بلندی افکار و شورانگیزی شعر می‌شود که همواره یکسان نیست و بیشتر رنگارنگ جلوه‌گر می‌شود. شعرهای با تجربه‌های جدید، نگاه نو به جهان شعر دیار مألوف او دارد. این تجربه‌های تلخ و شیرین در شعرهای شاعران زن مهاجر افغانستانی نیز به وضوح دیده می‌شوند و می‌توان آن‌ها را به تحلیل نشست و بازنمایی کرد.

تأثیر مهاجرت

مهاجرت زنان افغانستانی چه به صورت اختیاری و چه اجباری بی‌تأثیر بر شعر آنان نبوده است. این دوری از دیار، در دنیای بیرون از افغانستان، فضای پر از سردرگمی را پیش پای این دسته شاعران گذاشته است که شعرهایشان بیشتر رنگ و بوی مهاجرت گرفته‌اند و گاهی هم در اثر تأثیرپذیری از فرهنگ میزبان، دگرگونه شده‌اند. این گونه است که دغدغه‌های این نسل از جنس دغدغه‌های شاعران وطنی نیستند. شعر این‌ها بیشتر عاشقانه‌هایی از جنس دلتنگی و فردگرایانه است. موضوعاتی که در شعر این شاعران بازتاب یافته‌اند، دلتنگی، تهایی، شکوه و شکایت از روزگار، تلخی مهاجرت، وطن، عشق و... است که بیشتر در قالب‌های سپید، غزل، رباعی، دوبیتی به نمایش آمده‌اند. زبان روان، گیرا و امروزی، زاویه دید متفاوت، اگرچند گاهی مستقیم‌گویی و نمادهای کلیشه‌ای در شعر آنان دیده می‌شوند، ولی برجستگی خاصی به شعر این شاعران بخشیده‌اند و آنان را کمی متمایز نشان می‌دهند. این شعرها بیشتر تصویری و روایی‌اند و با نگاه شاعرانه توأم با نوعی درونمایه خاص مهاجرت شکل یافته‌اند. زبان و لحن شعرهای شاعران مهاجرت یکسان نیستند و هر یک تلاش کرده‌اند به تشخیص زبانی خودشان دست پیدا کنند. با این که برخی از شعرها بیشتر نظم‌اند و از تصویرسازی و صور خیال بهره‌ای چندانی ندارند و برخی هم از حدود نثر فراتر نمی‌روند؛ اما از نظر مضمون‌پردازی دلنشین‌اند. در یک نگاه کلی شاید بشود گفت که از بدو نابسامانی‌ها در افغانستان که این شاعران مهاجر شده‌اند، این جابه‌جایی و سرگردانی با توجه به خبرهای تلخ و ناگواری که همواره از وطن‌شان می‌شنیده‌اند و غربت و تهایی در دیار غریب، شعرهای آنان را نیز اندوهگین و سوگووار ساخته‌اند. از این رو، شعرهای آنان مملو از غم، نگرانی، یأس و دلوآپسی‌اند. البته این اندوهگینی

مهاجرت دارای روزهایی است که به شاعر فرصت بیشتر اندیشیدن می‌دهد و این فرصت زمینه‌ای می‌شود برای بازاندیشی‌ها و تولید شعرهای بهتر که در وطن اول، کمتر دست می‌داد. شعرهایی که در این شرایط زمانی تولید می‌شوند، دریچه‌ی نوی را برای خواننده باز می‌کنند و نگاه تازه‌ای به او می‌بخشند.



با زاویه دید دیگرگونه و زبان دیگر و تصاویر دیگرگونه با توجه به زیست‌بوم تاریخی و فرهنگی شاعر و دیار میزبان، حس نوستالژیکی را به همراه دارد که تأثیر مهاجرت را می‌شود، چاشنی اصلی شعر شاعر دید. این تعهد ذاتی شاعر نسبت به موطن، با زبان ساده و سلیس به سرایش درآمده است و گویا شعرهای او برخاسته از حس نوستالژیک او هستند.

به موهایم دست بکش
بگذار به درد مفاصل جهان
نقطه پایان بگذاریم.

(<https://pressa.tj/afghanistan>).

بسترهای طبیعی و فرهنگی شاعر و اندوه غربت، شعرهای او را رنگ و لعاب عاشقانه‌های اجتماعی می‌دهند. این عاشقانه‌سرایی‌های مردمی که ریشه در عشق به وطن، انسانیت و شاید هم معشوق فردی و اجتماعی دارند، همواره با درد و اندوه و همراه با انتقاد و اعتراض بیان می‌شوند. شعرهای ساده، سلیس، بی‌تکلف و اغراق‌آمیزی که تلاش دارند حقایقی را با زبان صمیمی و ساده به زبان آورد و سخن بگوید؛ شعرهایی که آهنگ، ریتم و وزن را فقط برای سخن راحت بر می‌گزینند و زبان ساده و عام‌پسند را برای همگانی کردن پیام انتخاب کرده است تا همگان با او به فهم مشترک برسند. از این رو، شعرهای شاعر طرحی هنرمندانه دارند که در قالب ساده بیان شده‌اند. چنین است که «تو» در شعرهای سور اسرافیل توی فردی، اجتماعی و انسانی است که با مونولوگ شروع می‌شود و بعد وارد دیالوگ اجتماعی می‌شود تا همه را به تفکر در شعر و اجتماع وادارد.

به دلخوشی‌هایم نگاه کن
چیزهای بزرگی اند که از هیچ فروشگاه‌های خریدنی نیستند
غمم را نگاه کن!
به اندازه تاریخ مادران تو قد‌های بلندی دارد
(سور اسرافیل، ۱۳۹۶: ۱۱۳).

زهره سور اسرافیل دل‌گفته‌هایش را با صمیمیت و با بهره‌گیری از طبیعت اطرافش به تصویر می‌کشد. شعری‌های او با این‌که عاشقانه و دیالوگ‌دو جانبه بین شاعر و معشوقش به نظر می‌رسند، مخاطب را وا می‌دارند که زیر لایه‌های پنهان شعر را که تلخ و اجتماعی است، بنگرد. گویا او مسئول است و تعهد دارد تا نسبت به جامعه‌اش، مثل یک مسئول حرف بزند. مسئول بودن در قبال سرنوشت اجتماعی یکی از تعهدات شاعر می‌تواند باشد. این‌گونه سخن گفتن اگر چند سخت می‌نماید، اما عشق است که شاعر آن را با هیچ عبارتی نمی‌سنجد و فقط به نوبت عاشقی فکر می‌کند؛ حرف‌های تازه‌ای که کمتر زده و شنیده می‌شود.

همگانی نیست، هستند شاعرانی که با وجود درد غربت و به‌رغم تمام سختی‌ها، در شعرشان از یأس، دوری و تسلیم خبری نیست، بلکه شاعرانه از عشق می‌سرایند و شعرهای‌شان سرشار از شادی و امیدند. آنان موفق شده‌اند ضمن کنار آمدن با دنیای غربت، دل‌های‌شان را در کوران نامایمات، امیدوار نگه دارند و زندگی در غربت را تجربه جدید حساب کنند و بر غنای شعرشان بیفزایند، که در نتیجه جدید سرایش جدید را به ارمان می‌آورد. برای فهم بهتر این موضوع به طور نمونه تأثیر مهاجرت بر شعرهای چند شاعر زن غربت‌نشین بررسی می‌شود تا به فهم موضوع، به شکل مصداقی نگریسته شود.

زهره سور اسرافیل

در شعرهای بانو زهره سور اسرافیل، فکر و اندیشه، زبان و تصویر با چاشنی احساس گره خورده‌اند. عشق و عصیان تکیه‌گاه اصلی شعرهای این شاعرند. با روی مستحکم شعرهای او دغدغه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و زنانه است که ذهن شاعر را تودرتو و گاهی مملو از حرف به جای تصویر نشان می‌دهد. از این رو، فضا برای حرف زدن فراوان دارد و نقش‌های شاعرانه‌اش مختلف به نظر می‌رسند؛ زیرا شخصیت‌های شعری او از لحاظ فکری، عاطفی و تصویری یک‌دست نیستند و به اندازه دنیای آواره شاعر، آواره و دور از هم می‌نمایند. چنین است که یک‌دستی در شعرهای ایشان دیده نمی‌شود و تلاطم زبانی و پراکندگی بیان در آن بیشتر به چشم می‌آید. این‌که شاعر از این شاخه به آن شاخه پریدن را در یک شعر تجربه کند، مضمون و محتوا از وحدت موضوع برخوردار نباشند، ارتباط عمودی و افقی کم‌رنگ به نظر آید، تفکر یک‌دست و زبان یک‌رنگ نباشد، نشان از ضعف شعرهای شاعر نیست، بلکه نشان از سنگینی تمام رنج‌ها و غم‌هایی‌اند که شاعر در غربت با خود می‌کشد و یک‌تکه بر شانه‌هایش تحمل می‌کند تا به شعر شدن برسند.

تلخ و سرشار از عصیان

با شاخ‌های طلایی

چسبیده به سمت راست مغزشان

به خیابان‌ها

شهرها

به سمت تمام مرزها

هجوم آوردند

روزنامه‌ها خبر از هزار و چهارصد و اندی پیش می‌دهند

...

(سور اسرافیل، ۱۳۹۶: ۹۶).

ارتباط ذهنی شاعر با واقعیت‌های عینی دیار شاعر و دیار غربت،

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

می خزم در لابه لای کلمات
می خواهم در تاریخ
رسم زنی باشم
که موهایش را سنگسار کردند
(سور اسرافیل، ۱۳۹۶: ۱۵).

حس و حالی که از غربت و دوری از دیار مألوف شاعر ناشی می شود، در شعرهای شاعران مهاجرت فراوان دیده می شود و به شکل غیرمستقیم و پوشیده بیان شده است. این یاد دیار، شعرهای او را صمیمی تر و دلنشین تر نشان می دهد و نوآوری و خلق تصاویر بدیع به سادگی تمام در شعرهای شاعر دیده می شوند. بهره بردن از عناصر در عین زیبا کردن شعر، باعث می شود که مخاطب با شعر به خوبی ارتباط برقرار کند و در لابه لای شعرهای شاعر پرسه بزند و برای یافتن مرهم اندوه هایش با آن ارتباط برقرار کند. سور اسرافیل، برای نیل به این هدف به شکار کلماتی می رود که ضمن بیان دردهای خودش، دردهای درونی مخاطب را نیز التیام ببخشد. شاعر این رویکرد را با وسواس و دقت تمام به فرجام می رساند تا مخاطب شعرهایش را داشته باشد. او این تلاش ها را با زبان و خصلت های زنانه بیان می کند تا جای زن و حس زنانه را در شعرهایش داشته باشد و مخاطب هم جنس خودش را نیز شریک دردهای خود کند. این گونه است که زنانگی در شعر او موج می زند و از او شاعر عاصی و اجتماعی با نگاه زنانه می نمایاند؛ زیرا او روایتگر دردهای زن افغانستانی است. این درد را با مخاطبانش که بیشتر سرد و سنگینند، در میان می گذارد و شعرهایش مخاطب پیدا می کند.

...

بالا بیاورم هزار و چهار صد سال
تاریخ بردگی ام را
بیا ترس!
خطوط دستم به ادامه سرنوشت تو ختم نمی شود.
(سور اسرافیل، ۱۳۹۶: ۲۹).

شکریه عرفانی

شکریه عرفانی در شعر از تمامی ظرفیت های شاعرانه اش استفاده می کند. او اکنون در میان شاعران زنی که بیرون از افغانستان زندگی می کنند و مهاجرت را برگزیده اند، جای پای محکمی برای خودش پیدا کرده است. او معماگونه، پیچیده، هذیان سرایانه، گسسته و سیال نمی سراید، پیچیدگی سطرهای شعرهایش آن قدر زیاد نیست که خواننده مجبور به رمزگشایی شود. او ساده شعر می گوید و نمی خواهد وقتی که حرفی برای گفتن نداشته باشد، با هر تلاشی

زها سور اسرافیل دل گفته هایش را با صمیمیت و با بهره گیری از طبیعت اطرافش به تصویر می کشد. شعرهای او با این که عاشقانه و دیالوگ دو جانبه بین شاعر و معشوقش به نظر می رسند، مخاطب را وا می دارند که زیر لایه های پنهان شعر را که تلخ و اجتماعی است، بنگرد. گویا او مسئول است و تعهد دارد تا نسبت به جامعه اش، مثل یک مسئول حرف بزند.



کتابخانه اندیشه
کتابخانه



عرفانی شاعری
است که تنگناهای
زندگی، زن بودن
و پیچیدگی‌های
زندگی قومی در
افغانستان او را
به حساب و کتاب
شاعرانه وامی‌دارند
و گاهی او را
شاعر محافظه‌کار
می‌سازند، اما با
آن هم او تند و تلخ
به نقد کج‌تابی‌های
اجتماعی می‌پردازد
و این‌گونه است که
شعرهایش لخت و
عور در معرض
سوز و سرما قرار
می‌گیرند و تلخ‌گونه
بر تلخی‌های
تحمیل‌شده می‌تازند.

شعرش را بسازد. او شعرهایش را روان و شاعرانه می‌سراید و سطرهای شعرش سردرگم بازی‌های شاعرانه نمی‌شوند. این‌گونه است که المان‌های شعرش برای تصویرسازی و ایجاد فضای شاعرانه بی‌حال و سست نمی‌نمایند. اگرچند این شعرها پرهیبت و به شیوه مردانه نیستند؛ اما نازک‌خیالی‌های او گاهی تند و تلخ می‌شوند که شعر را خشن می‌نمایند. شاید دلیلش فضای خشن و بی‌رحم زیست‌گاه اصلی شاعر باشد که او را ناگزیر شاعر تلخ‌گو به وجود آورده است؛ لذا ارجاعات او (خدا، طالب، جنگ، تنهایی، وطن) هم‌نشینی مناسبی نمی‌یابند؛ زیرا این همه حرف تلخ، در چنین ظرفی نمی‌گنجند، ولو انواع شیوه‌های تکنیکی به آن اضافه شده باشند.

چه اندازه دوری از من

لب‌های ترک‌خورده‌ات را

هر پرنده‌ای که از آسمان بالای سرت می‌گذرد، به دهان می‌گیرد

و به آسمان من می‌آورد.

(<https://hindukosh.com/dr>).

عرفانی شاعری است که تنگناهای زندگی، زن بودن و پیچیدگی‌های زندگی قومی در افغانستان او را به حساب و کتاب شاعرانه وامی‌دارند و گاهی او را شاعر محافظه‌کار می‌سازند، اما با آن هم او تند و تلخ به نقد کج‌تابی‌های اجتماعی می‌پردازد و این‌گونه است که شعرهایش لخت و عور در معرض سوز و سرما قرار می‌گیرند و تلخ‌گونه بر تلخی‌های تحمیل‌شده می‌تازند. در این موارد، گاهی شعرهایش از شاعرانگی دور می‌شوند و به شعار می‌گرایند. گویا دست شاعر می‌لرزد و نمی‌تواند تن پوشی متناسب مضمونی برای شعرهایش پیدا کند. در این موارد حتی تزییق گزاره‌های صنایع ادبی هم به دادش نمی‌رسند.

در سی سالگی آن‌قدر از خواندن شعرهای فروغ
و تحمل زمستان‌های لجوج مسکو خسته بودم

که به سیم آخر زدم

و خودم را به دست قاچاقچی‌های انسان سپردم

تا به جایی ببرندم

که آسمانش همیشه آفتابی باشد

ده شبانه‌روز تمام کشتی‌مان در طوفان جان می‌کند و نمی‌رسیدیم.

(عرفانی، ۱۳۹۴: ۶۷).

شعرهای ساده و راحتی که مخاطب با آن احساس آرامش می‌کند و شعرها، جمع‌وجور و منطقی به نظر می‌رسند و بازی‌های کلامی درست جا می‌افتند. این‌جا است که کلام شاعرانه جان می‌گیرد و متناسب با آن، اندیشه شاعرانه شاعر غریب می‌شود و شسته‌ورفته به شعر در می‌آیند و شعرهایش خوش‌ساخت و خوش‌پرداخت به نظر می‌رسند. از این جهت، گاهی، شعرهای او را می‌خوانیم و از آن‌ها خوش‌مان می‌آید؛ اما نمی‌فهمیم که چرا خوش‌مان آمده است. البته شعرهای خوب همه این‌گونه‌اند. شاید این شعرها مصداق‌های شعر ناب باشند، مصداق‌های ناب شاعرانه که محکی برای شعرهای خوب به شما می‌روند.

البته این ناب بودن، گاهی غلظت تکنیک‌های کلاسیک در سطرهای شعر او را نشان می‌دهند. سرایش شعرهای کلاسیک، دلنشین و امروزی‌اند و صناعی که به شکل گسترده در شعرهایش به کار می‌روند، کمک می‌کنند که از چنین غلظتی کاسته شود. این‌گونه است که استفاده از تکنیک‌های ساده و تجربه‌شده، تزییق وزن درونی رقیق به سطرها، استفاده از تشبیهات ساده، ایهام و تصویرسازی و استفاده از هم‌آوایی ذاتی کلمات، کمکی‌اند که استفاده از این تکنیک را تازه می‌نماید. عرفانی با استعداد و خلاقیت شگرفی که در سرایش شعر دارد، با استفاده از ساده‌ترین راه‌ها بهترین شعرها را می‌سراید.

نامت را که بر زبان آوردی

خطی سیاه کشیدند بر آن

مچاله‌اش کردند

و به جوی کنار خیابان انداختند

عددی گذاشتند به جای نامت

و تو به فهرست سیاه آوارگان زمین اضافه شدی.

(همان، ۲۳).

سطرهای شعر عرفانی با تمام سادگی‌ای که دارند، سطرهای درخشان‌اند. با ترکیب‌سازی‌ها و تصویرهای پرجاذبه است که ارتباط بسیار ظریف و دقیق میان تصویرهای شعر و سطرها ایجاد می‌شود. این حلقه‌سازی‌های شاعرانه، متقارن و ملحق با حلقه‌های دیگر، به تکمیل فضا و تصویر می‌پردازند و با گزاره‌های ساده، گرما و لذت متن شاعرانه را به متن شعر تزییق می‌کند و سرانجام، جهش‌های معنایی و ادبی شاعرانه را شکل می‌دهند. لذا ظرفیت تخیلی کلمات شعر افزایش می‌یابد و گسترش فضا نیز شروع می‌شود.

تداعی‌های شاعرانه با دوایر متحدالمركز، به تدریج در شعر گسترده‌تر می‌شوند و در نتیجه سطرهای بسیار درخشان شکل می‌گیرند و شعر به کمال می‌رسد. این‌گونه است که انگار با تصاویری صامت طرف هستیم که حالا صدا هم به آن افزوده می‌شود و اوج هنر شاعر هم در همین جا شکل می‌گیرد. سرانجام در این فضای شعر شدن، عنصر زمان به روایت اضافه می‌شود و کاراکترهایی شاعر، جان می‌گیرند و در شعر به حرکت درمی‌آیند و تمام شگردهای استفاده‌شده در این شعرها و سطرها، تکرارناشدنی به نظر می‌آیند.

بوی گندم ویرانم می‌کند
بوی وحشی بازوانت ویرانم می‌کند
با من از خاک مزرعات حرف بزن
و بگذار
شعرهایم
تب تندت را داشته باشد
تب خاکی را که سرزمین من است.
(همان، ۳۵).

انجیلا پگاهی

شعرهای انجیلا پگاهی مخاطب را به چالش می‌کشند تا او را در پایان شعر به تفکر و کنکاش وادارد و شعرهای بارز و قابل تأمل به نظر می‌رسند. تعابیر چندوجهی، شکل هندسی چندبعدی شاعرانه، محتوای محور بودن شعر، شکیل و مدون، گوش‌نواز، با موسیقی درونی و آهنگین، ضربه‌های مفهومی مکرر، تلفیق سیاست، اجتماع و عشق با تاریخ تلخ وطن و مهاجرت، از ویژگی‌های شعر پگاهی به شمار می‌روند.

شعر پگاهی بیشتر اعتراضی‌اند که شاخصه‌های ادبی قابل قبولی از نظر کیفی و کمی در آن دیده می‌شوند. اعتراض‌هایی که حکم مشت‌های گره‌کرده‌ای را دارند که نه با تبر و تفنگ، بلکه با کلمه و واژگان به میدان می‌روند و به نقد کجی‌های اجتماعی می‌پردازند؛ شعرهایی که توصیف واقعیات وطن اویند و نماینده رنج‌های مدام که در شعرهای او به لکنت زبان دچار نمی‌شوند. با این‌که شرایط و تنگناها همواره بیشترین کنترل و فشار، حبس و تبعید را بر شعرهای او روا داشته‌اند، اما او با روشنگری، بیداری فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با زبان شعر بر این تنگناها غالب آمده است و سخن تمام بر نقد اجتماعی سیاه‌فکران زمانه‌اش سروده و گفته است.

پرواز، کی؟ کجاست؟ پر و بال بسته‌ها!
در بند ماندن که نخواهی، دلم گرفت
بر شانه‌هاست بار سفر سوی سرنوشت

صد پیچ راه، جاده، دو راهی، دلم گرفت
طرح هجوم مرگ چه آسان پیاده شد
لبخند نحس فتح سپاهی، دلم گرفت
دل‌تنگ از تهاجم و تاراج باغ، آه!
در خاک خفته، سبزه کاهی، دلم گرفت

(farutan.persianblog.ir).

پگاهی در شعرهایش، عصیان عربان و اعتراض نقدگونه و بی‌پرده را اساس کار شاعرانه‌اش قرار می‌دهد و شعرهایش تأویل‌پذیر می‌شوند. وی محتوای محور می‌سراید و در فرم و ساختار نو، اثری قابل تأمل و ماندگار خلق می‌کند که آن‌ها را شاعرانه می‌نمایاند و بی‌آن‌که شعرهایش دچار شعارزدگی شوند و گرفتار وا‌هی‌نگری گردند، بر تلخی اوضاع اجتماعی اعتراض می‌کند و خروج از انزوا و سکوت همگانی را تلخ می‌شمارد و تحمل، زجر کشیدن، دویدن و سرودن برای زنده ماندن و خوب زندگی کردن را اصل وظیفه شاعران می‌خواند و می‌گوید که شاعر باید در برابر کجی‌های اجتماعی معترض باشد.

هر سو زمین سوخته، ویرانه‌های بمب
هر سو مصیبت، هر در امید بسته است
بر کی فروختند دل زخمی‌ات به چند
تاراج خاک تو همه اسرار گفته است
خون است خون هر سو تن پاره کودکان
اشک است هر سو ناله صدایی که خسته است

(https://www.farda.org).

شعرهای پگاهی از نظر صناعات ادبی سرشار و غنی‌اند. در شعرهای او هارمونی محسوس است و در اکثر بندها و سطرها جریان دارد و شعر از نظر موسیقایی در سطح بالا قرار دارد که نشان می‌دهد شاعر با این صنایع ادبی آشنایی دارد. وجود تکرارها و واج‌آرایی‌ها، ضرب‌بافتن مورد نیاز برای تأثیرگذاری در شعر، نشان می‌دهند که شاعر با زیبایی‌های شاعرانه آشنایی دارد. حس زنانگی در شعرهای شاعر به شرح تجربه‌های زنانه او محدود نمی‌شوند. او با در هم شکستن ساختار دستور زبان و نحو زبان شعر به صورت نمادین بر ساختار اجتماعی وطنش می‌تازد و در این فرایند ساختار شکنانه، تک‌صدایی معنای محور زیر سؤال نمی‌رود و به معناگریزی اشعار لطمه‌ای نمی‌زند. او از این مشخصه‌های بارزی که بیشتر نشانه‌شناسانه‌اند و با ارجاعات آشنا و ارگانیک همراه است و همواره با آهنگ، ریتم و لحن بیان می‌شوند، استفاده می‌برد تا نشان دهد که شاعر تجربه قابل توجهی در سرایش شعر و استفاده از ظرافت‌های ادبی دارد.

نه،
التیام نیافت

شعر، استفاده از کلمات کهن و آرکانیک و محاوره به صورت توأمان در حدی پرهیز کرده است تا شعرهایش گرفتار روزمرگی نشوند. چنین است که گرفتار ساتی ماتالیسم در شعر نشده است. او نخواست است که با گرایش زنانه‌سرایی و امروزی شعر گفتن، دچار جوزدگی شود و از شعر فاصله بگیرد.

لبان خنده را از تو گرفتند

رخ تابنده را از تو گرفتند

اول در بند غم هایت کشیدند

سپس آینده را از تو گرفتند.

(<https://sahar-samet.blogspot.com>).

نادیه فضل

نادیه فضل در شعر نوبرانه است و شعر با او همسو و همگون است. او در شعرهایش از نقد اجتماعی، دوری از وطن، تنهایی و رنج مهاجرت می‌گوید و آن را به زبان زنانه بیان می‌کند. زنانگی شعرهای او معترضانه است. او در فضای مه‌آلود و استعاری با زبان روان که به پیراستگی و اعتلای زبانی در شعر دست یافته است، این دردها را بیان می‌کند. رسیدنی که نشان

و پاره‌های تن خطه خراسانی‌ام

مسیحی بند نزد

دگر به بند امید مخنثی زمان

امید خویش میند

سکوت را بشکن.

(<https://www.parastoha.dk>)

پگاهی با این‌که دیرگاهی است در دنیای مهاجرت قدم می‌زند، اما ارتباط فرهنگی‌اش را با فارسی‌زبانان و افغانستان حفظ کرده است و این‌گونه است که او در شعرهایش از لحاظ عناصر زبانی و هم‌چنین ساختار شعر به شعر فارسی پایبند دیده می‌شود. چنین است که معنایی که شاعر به دنبال آن‌ها است و دغدغه‌های فرهنگی و ذهنی‌اش نشان می‌دهند، شاعر، وابسته به فرهنگ و وطن فرهنگی‌اش است. با این‌که بسیاری از شاعران و نویسندگان مهاجر گرایش‌شان به زبان میزبان است و گاهی میان آثارشان با زبان مادری‌شان فاصله دیده می‌شود؛ اما چنین اتفاقی در شعرهای پگاهی چندان دیده نمی‌شود. این ارتباط باعث شده است که شعرهای پگاهی جدی، تأثیرگذار و پخته به نظر آیند؛ شعرهایی که شاعر در آن به خوبی توانسته است از امکانات زبان روایی بهره‌گیرد و زبانش را پویا نگهدارد.

کسی ز بهت نگاهم غمی نهفته نخواند

عزای دل ز پس شیشه‌های شسته نخواند

کسی ورق نزنده هیچ برگ این دفتر

حدیث غصه این بغض ته نشسته نخواند

هنوز هم نفس روزهای تلخ و بدی ست

هنوز حالت او هیچ کس خجسته نخواند.

(<http://hyperclubz.com>)

پگاهی در زنانه‌سرایی‌اش به سراغ چند کلمه و مضمون که شعرش را زنانه نشان بدهند، نرفته است. او می‌داند که زنانه‌نویسی باید در نحو و ساختار زبان اتفاق بیفتد. از این‌رو، شاعر به نوعی از زنانه‌نویسی کلیشه‌ای دوری گزیده است و شعرهایش را با فضای محدودی که زبانش را از شعر باز دارد و از شاعرانه بودن دور سازد، دوری کرده است. در طرف دیگر آن‌چه در شعرهای پگاهی اتفاق افتاده است، ملزم به زنانه بودن نیست، بلکه این زنانگی در شعرش اتفاق افتاده است و همین موجب برجسته شدن شعرهای او شده است. او با این توان‌مندی، المان‌هایی را به شعرش افزوده است و از بازی‌های زبانی و گذاشتن جمله معترضه در وسط

پگاهی در
زنانه‌سرایی‌اش
به سراغ چند
کلمه و مضمون
که شعرش را
زنانه نشان بدهند،
نرفته است.
او می‌داند که
زنانه‌نویسی باید
در نحو و ساختار
زبان اتفاق
بیفتد. از این‌رو،
شاعر به نوعی
از زنانه‌نویسی
کلیشه‌ای دوری
گزیده است و
شعرهایش را با
فضای محدودی
که زبانش را از
شعر باز دارد و
از شاعرانه بودن
دور سازد، دوری
کرده است.



می‌گوید. چنین است که او در شعر با تکنیک تک‌گویی درونی، هم با خودش به گفتگو می‌نشیند و هم با سخن زدن با مخاطب و پرسش از او، روایت خطی شعرش را پیش می‌برد تا روایتگر اندوه‌های تلخ وطنی‌اش باشد.

مثل شام بعد باران، آشنا، ابریشمین
مثل یک منظومه بودم رنگ زیبای امید
برگ گل‌هایم ندید، عطر غزل‌هایم نچید
آتشم زد مثل سیگاری به لب، دودم کشید
(فضل، ۲۰۰۶: ۴۵).

نادیه فضل در ادامه مسیر شاعرانگی‌اش، خط سیر روایی‌اش را حذف می‌کند و به صورت عمودی و افقی به روایت‌گری می‌پردازد. مونولوگ، تلاش به چندصدایی و عبور از تک‌سرایی، مرکز معنایی را در شعرهای او به وجود می‌آورد که در سراسر شعرهای او تعمیم می‌یابد. این گفتگوی درونی با نوعی سیالیت روایی یکی می‌شود که چندین خط موازی را به وجود می‌آورد و در زبان و واژگان کاربردی نشان داده می‌شود. استفاده از زبان آرکانیک به صورت گاه‌به‌گاه و به کار گرفتن واژگان به شکل سنتی آن که همواره با اجتماعی‌سرایی و دغدغه‌های جمعی عجین‌اند، او را شاعر دردآلود، با دردهای کهن و نو نشان می‌دهند؛ شعرهایی که با تمام این تلخ‌سرایی با حرکت، امید و زندگی همراه‌اند و می‌توان روندگی و سیالیت را در آن‌ها دید و عینیت‌گیراند.

کوچه غرق، غرق، غرق خون
آن سه جانور، تکه‌های گوشت و خون دخترک
به پنجه‌های‌شان
بر ستیخ قلّه حقارت و کثافت حضور خویش
چیغ فتح می‌زنند:
«الله اکبر
الله اکبر
الله اکبر»
بنیاد اندیشه
(آبرها بر شانه، ۱۳۹۱: ۱۳).

بانو فضل از صنایع شعری در شعرهایش به خوبی استفاده می‌کند و بر وزنی که می‌سراید، تسلط کافی دارد. با این حال، بندگریز است و خاصیت تقلیدزدایی، وزن و ریتم از پیش تعیین‌شده را بر نمی‌تابد، تا هر کجا که بتواند گریز به وزن می‌زند و با ریتم و وزن درونی در شعر به پیش می‌راند تا بدون قید و بند سخن بگوید. او در ساختن اصطلاحات و ترکیبات تازه نیز دست باز دارد و در این راه پیش‌رونده است. او ذهن خلاق و سازنده دارد و ترکیبات تازه‌ای او این باورمندی را نشان می‌دهند. این ترکیب‌سازی با عاطفه پویا و فضای آهنگینی

از ذوق سرشار او دارد و مخاطب را متوقع می‌سازد که شعر او را نه از سر تعارف، بلکه به صورت جدی بخواند.

شعر نادیه فضل، شعری است با زبان نوکلاسیک که رگه‌هایی از زبان فرم هم در آن دیده می‌شوند. شعرهای وی عاشقانه‌اند و زبان فرم همراه با دردی در اعماق واژگان شعری او خوش نشسته‌اند؛ شعرهایی که زاوی عشق تلخ به معشوق، وطن و مردمی است که با آن‌ها، شاعر عشق تلخ، گزنده و زخم‌خورده را تجربه کرده است. تجربه تلخ از دوری وطن و مردم که به خوبی در شعرهای ایشان به تصویر کشیده شده‌اند و او با ذهن شاعرانه‌اش تمام این تلخی‌ها را جلو چشم خواننده‌اش چیده است و به نمایش گذاشته است تا او بتواند این تلخی‌ها را لمس کند. چنین است که عاطفه در شعرهای او رنگ و نمایی ویژه می‌یابد. حسی زجرآلود و تلخی معنی‌دار که با ریتم خاص موسیقی به خواننده می‌گوید: «شعر را دوباره و چندباره بخوان».

نخواست تا تو برآیم ستاره چین باشی
حضور روشن آینه یقین باشی
بلند سبز سپیدار و چلچراغ امید
خدا نخواست که با من تو هم نشین باشی
(فضل، ۱۳۷۷: ۵۶).

شعرهای بانو فضل، توانایی بالایی در انتقال حس در محور عمودی شعر دارد. گویا شعرهای او کارگاه قالی‌بافی هزار رنگ است که شاعر انواع رنگ، تار و پود شاعرانه را با آن یکی می‌کند و به نمایش می‌گذارد که دل هر صاحب‌دلی را به حسی از دلتنگی شاعرانه وادارد و تارهای عاطفی دل او را به حرکت درآورد. ریتم احساسی عاطفی با تم ویژه‌ای حسی، اندوه غالب شاعرانه که بیشتر در شعرهای او دیده می‌شوند، گویی شناسنامه‌ای‌اند که به شعرهای او ویژگی خاصی می‌بخشد و نوستالژی تلخی را به رخ عاطفه خواننده می‌کشاند. این حس غریب که با احساس دلتنگی و نوستالژی عجین است، در بطن واژه‌واژه شعرهای او جا خوش کرده است و مخاطب را به شاعر پیوند می‌زند و او را به حس همذات‌پنداری وامی‌دارد. گویا نوستالژی (آبرها بر شانه، ۱۳۹۱: ۱۳) او به غربت‌سرایی رغبت دارد و به درد هجرت و دوری از دیار مبتلا است که باروی اندیشه شاعرانه او روی دوش این علایق بالا رفته است و در ظرف عاطفه‌ای ریخته شده است که جان‌مایه شعرهای او را شکل می‌دهد. احساس غریب و پرورش‌یافته در شعرهای او، روی یک خط روایی کشیده شده است و به شیوه تک‌گویی و حدیث نفس رخ داده است. بافت معنایی شعرهای او با این تکنیک‌های گفتاری پیوند خورده و رشد یافته است. این گونه است که در شعرهای او، زاوی گاهی شخصیت‌محور است که با شنونده مستقیم سخن

که عجیب شده با احساسات شاعرانه است، نشان می‌دهد که شاعر با شعر نو و کلاسیک به خوبی آشنا است و از آن نیکو بهره می‌گیرد. تعبیرهای بکر و ظریف، حس آمیزی همراه با اندیشیدن و لذت بردن از روایت متن، همه نشان از توان مندی شاعر در شعر دارند. شاعر در این شعرها، با استفاده از روایت عاطفی و اثرگذار تلاش می‌کند همراه با استفاده از تمام ظرفیت‌های صنایع ادبی، تصویر عینی و ملموس از مردم، وطن و دیار مهاجرت بدهد که به حقیقت پهلو زده باشد و مخاطب را خیس باران احساس دوری و دیری وطن کرده باشد و با لطف غریب شاعرانه، او را به زیر شیروانی هممللی و هم‌فهمی فرا خوانده باشد. این استفاده از خلاقیت شاعرانه، گاهی پارادوکسیکال می‌نماید و نشان از دوری وطن و دیری او در دیار دارد. دیری و دوری که خواننده را قدم‌به‌قدم با خود همراه می‌سازد و احساسی‌ترین لحظات تألم‌برانگیز را برای او می‌آفریند. آفرینشی که با ترکیب و امتزاج واژه‌های تلخ همراه می‌شود و روایتی عاشقانه‌ای را به تصویر می‌کشد که حس خداحافظی، جدایی و رفتن را در آن پررنگ می‌توان دید. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که بانو نادیه فضل، شاعری است با روایت‌هایی تلخ که احساس و عواطف همراه با درد مزمن دوری از دیار و حس و عاطفه درونی که دیار غربت بر او تحمیل کرده است و از او شاعر شناسنامه‌دار در شعر ساخته است.

متن باغ می‌شود پر از شقاوت و غبار و انفجار
 کودکان زغال و درگیران کوره‌های جنگ
 روستا و شهر زیر سایه‌های شوم درد و انتحار
 برف! آیت سکوت میله تفنگ و شعله‌های جنگ
 روی مژه‌های چشم‌های غم کشیده‌ام، ببار، ببار!
 (فضل، ۱۳۹۱: ۲۵).

منابع

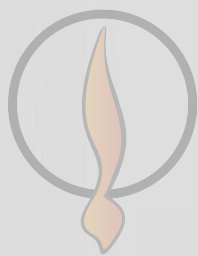
فضل، نادیه، جوانه‌های سبز غزل، آلمان: بی‌نا، ۲۰۰۶.

_____، ابرها بر شانه، چک: بی‌نا، ۱۳۹۱.

_____، پرنیان خیال، آلمان: بی‌نا، ۱۳۷۷.

عرفانی، شکرپه، اندوه ما، جهان را تهدید نمی‌کند، تهران: نیما، ۱۳۹۴.

سور اسرافیل، زهرا، اسرافیل در بند، کابل: کاشانه نویسندگان افغانستان، ۱۳۹۶.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

